

فانگشته که مدتهاست در ازان نوبتال چمن عفت و طهارت و سرواز او جو بار
 عصمت و نصارت شکیبایی مذیب نمرانیت ماند و کاشش هم در حالت شرک حضرت
 امام عسکری اتفاق افتد و خطیب خطبه مذکور که حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین باشند
 از این مسئله ضروری که در نکاح سلام زوجیه ضرورت غافل شوند و جناب عالم
 زهر ایتدارک اسم امور که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت شود پروانه
 و خاتون زحس را کلمه توحید تعلیم فرماید چنانچه در کتاب اثبات الخرافة بصاحب
 اثره انجلافت این قصه را که احسن فصل حضرت مدینه مزید ولادت از کتب مجلس
 مفصل گفته ام و در اینجا مجلس از کتاب اردستانی باید شنید ولادت زنی شیوه
 در باب مذکور باید دید که چگونه جائز باشد که حدیث سخن معاشرا لانبیاء را بگوید
 و حضرت زهر ازان بی خبر باشد و باو نکند که حضرت را اول ضرور بود که
 خاتون زحس را مسلمان کنند بعد ازان خطبه نکاح این دختر و شیزه که عالم
 گواید عفت دوست دو بر و سه نامه انبیا بخوانند **چون عبادت**
 اردستانی مطابق روایتها باقی مجلسی در بخار و جلاء العیون و حق لبقین مذکور شود
 که از جمله روایات عجیبه روایت بشر انصاریست که گفته است که حضرت ابو الحسن علی
 بن محمد الهادی مر اطلبید چون بخدمتش مشرف شدم فرمود که اسے بشیر خواند
 فرزندان انصاری و این محبت قدیم است و موالات ما و شما میریت و من سرور
 میگردد انتم نصیبی که بر دیگران بقیت گیرد و موالات و نامه نوشتند و جهر بران نهاده
 که از و بر آوردند و دوست و بست و نیاز را از و ران بسته بود فرمود که این
 را بگیر و به بغداد رود و در معبر فرات حاضر شود که فردا وقت چاشت زورستی
 خواهد رسید که کنز ان و ران باشند و ازان با عمر بن یزید کاس نامی را
 ازان میان تقصیر نما و کوشش باش که چون و کلاسه عباسیان و طرفه

عرب بخزیدن بند و برد و با خرید کنند کثیر کے از عرضہ و دشمن ایا و امتناع نماید و
 نخواستہ کہ کسی اور را بہ بنید یا آوازش بشنود و خترے و رشت پر شہیدہ صفیہ
 این و آن از جملہ شایگانیکہ کے از خریداران خواہد گفت کہ سہ صد و نیارہ
 می خرم بحیث عفتش و او گوید اگر بالفرض ملک سلیمان را مالک باشی مرا رہ
 بتو نیست بر مال خود و ثقیف کن و سخاس گوید چارہ نیست از فروختن او
 گوید شتاب چست خریدار سے کہ دلن اور اینخواہد میرسد انگاہ تو نزو عمرین
 بزید برو با او بگو کہ با من نامہ البت لطیف از یکے اشراف کہ بزبان رومی
 نوشتہ و آن خط را بکنیزیدہ تا بخواند اگر با خلاق صاحب آن میل کند من کیل
 ادیم بشر گوید امثال امر نمودم و رفتہ چنانچہ فرمودہ بود و ذرا خلایف نشد
 تا چون کنیز در نامہ نگریست بگریست عمر گفت مرا اصحاب این نامہ بفروش
 پس من تصاحبش مناظرہ کردم تا بران مبلغ قرار گرفت زردا وہ کنیز را
 گرفتہ بخاند بروم چون شست خندان نامہ را از گریبان بر آوردہ بوسہ میداد
 و بر چشم می مالید گفتہ نامہ را می بوسی و صاحبش را ندید می گفت اسے
 حاجت ضعیف در معرفت اولاد انبیا تو در خدمت اومی آئی و علم بجال او نظیر
 گوش بن دار دل ما فر کن تا شہ از حال بشنوی من بلکہ دختر بن بچو عاسے
 بن قیصر روم و ماورم از فرزندان حوار پانست و جدم قیصر خواست کہ مرا بہ
 بر اور زاوہ خود و بد حکم نمود تا را ہیجان را جمع کرد و بختکد مرد از قاعدان
 و ملکان انتخاب کرد و چہار ہزار مرد از لشکر یان حاضر شد و تختی از خزان آید و
 با منافع جو اہر نکلیں و بر اور زاوہ بران تخت بر آید و برو را با استفان باستان
 و سفر اسے انجیل باز کرد و خود خواستند کہ تلاح گفتند کہ یکبار قصر لرزد و چلیبہا از
 بالا و افتادند و پایہ اسے عرش از جا سے خود بدر رفت و ان مرد از تخت

افتاده بهوش شد بهتر ایشان جدم را گفت ما را معافت داری که ازین حال
 نشانهای بد ظاهری شود و جدم اساقفه را گفت که شما این محمود و پاره راست
 کنید و علیها را برارید و برادر این بد بخت را بیارید تا این کودک را بدو دم
 تا از شما دفع کند چون چنین کرد و نذر روز و دویم نیز همان حادث شد که با او
 شده بود و مردم متفرق شدند و جدم قیصر غناک بنشیند تنها نشست و غم
 ز گرفت و من آن شب بخواب دیدم که سیح و شمعون با حجتی از حواریان
 در گوشک جمع آمدند و منبر از نور نهادند که با سمان برابری میکرد و محمد صل
 صلی الله علیه و آله و سلم با دایه و پیش و باز ده کس از فرزندان پیداشد
 متوجه سیح شدند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بار و خ
 من بنیز و تو آمده ام تا نسبت خود را بانیست تو پیوندم و از وصی تو شدم
 بلکه از براسه پسرانیکه می بینی ابو محمد بخوانیم و بدست خود اشاره کرد پس
 شیخ شمعون نگر نیست و گفت بدرستی که شرف بنو آمد پیونده رجیم حواری
 بر جم آل محمد را گرفت چنین کرد و من پس بران منبر برآمدند و محمد مصطفی صلی
 علیه و آله و سلم طلب خواند و مرا پسر خود داد و سیح و حواریان بران گوا
 شدند و من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را اظهار
 کنم شوم و پنهان شوم و دوستی حضرت ابو محمد دردم پید آمد بخوبی
 صحبت کردم پدیرم ازنا بیماری دهنست بیح طیبه در شهر است روم نهاد که حاضر
 کردند و سیح بهیوسی بود چون از همه نومید شد روزی که مرا گفت
 روشنی چشم من هیچ ارزو منی داری تا از ا حاصل کنم گفتم در باک فرج
 بخوابستم می بینم و لیکن اگر ازین زندانیان خود که اسیران مسلمانانند
 خود بریداشتی و این طائف را خلاصی میدادی امیدوار میشدم که سیح

و ماورئش مرا شفا و ہند چون چنان کروند من جلد سے کروم و اندک کے طعام تناول
 کروم و جد و پد ریدان شاد شدند و اسیران اراکرام کروند پس من بعد از
 چہار روز شب بخواب دیدم کہ حضرت فاطمہ سیدہ زنان عالم علیہا السلام زیارت
 من آمدہ و با او مریم بنت عمران با ہزار کنیزان ہشتی و مریم مرا گفت این سیدہ
 سیدہ زنان عالم ماورئ شورت ابو محمد پس من جنگ بر وزوم و سبکستم و با
 شکایت نیامدن ابو محمد کروم پس فاطمہ گفت ابو محمد زیارت تو نیاید تا تو بر مسج
 ز ما بانی اگر میل تو بر من سے خدا و بر من سے مسج است و زیارت ابو محمد را اینجا ہی
 بگو اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد رسول اللہ چون من این کلمہ بگفتم
 سیدہ زنان عالم مرا بیتیہ خود باز نہاد و ولیم خوشش کرو و فرمود اکنون
 منتظر باش کہ من ابو محمد را از نو فرستم و من بیدار شدم بگفتم و اشوقاہ و شب
 و بگر ابو محمد را دیدم و با او گفتم چرا با من جفا کردی فرمود کہ تاخیر من از تو نبود
 الا پسب شرک تو چون تو مسلمان شدی من ہر شب زیارت تو می آیم تا آنکہ
 خدا سے نعالے میان با جمع کند از ان وقت زیارت او از من منقطع نشدہ
 است پس شیر انصاری گفت تو چگونه در میان اسیران افتادی گفت ابو محمد
 شبے مرا خبر داد کہ جد تو لشکرے درین زودی بجنگ مسلمانان فرستد و خود
 از مے ایشان برود باید کہ تو ہم ہمراہ او باشی و من با جماعت خدمتہ و علمان
 از مے می آمدم و طلا یہ مسلمانان بر ما افتادند و تا غایت کار ما با بنجار سید
 کہ نو بد سے در بندت میچکس نفہید کہ من کیستم پس شیر سید کہ عجب است
 کہ تو رو میستی و زبان عرب را میدانی گفت جدم بسیار خوب بود و بر
 مرا و سبب یا موز و خوشنے بر من مقرر کردہ بود کہ نزد من می آمد و مرا عیبت
 می آموخت روایت کند کہ چون بخدمت امام رسیدم با او گفتم چلو ز بتونور

حق تعالی عزت اسلام و خواری نفعانیت و شرف محمد و اهل بیتش را گفت
 چگونه صفت کنم از بر لیسے تو باین رسول ابد آنچه بدان عالم ترے فرمود که اشارت
 باو ترا افزند که شرق و غرب عالم را برابر از عدل و داد کند چندانکه بر از جو شرم
 شده باشد گفت از که گفت از آنکس که خواهند گوی کرد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم ترا در فلان شب از سج و وصی او بخاطرت هست که ترا در آن شب
 کند و او گفت بلی بسپرد تو ابو محمد باز فرمود که تو او را می شناسی گفت از آن شب
 که سلمان شدم بر دست سیده زنان عالم زیارت خود از من فراتر رفتی است
 پس امر نمودنجا و هم که خواهرم حکیمه را بخوان چون حکیمه در آمد گفت این است
 حکیمه ساعی دست در گردن و سگے کرد و می پرسید پس امام علیه السلام فرمود
 اسے خواهر برود و فرایض و سنن او را بیا موز که زن ابو محمد است و ما در قائم آل محمد
 استی بلقله سر حذر و **وایت** اردستانی مجمل است و نسبت بروایات
 مفصله محقر است ولیکن در اثبات دعا و سے بنده مقصور سے نذار و بنا بر این باب
 بر اه ایجاز رستم و الحمد لله که حال مهدی موعود و امام مفقود و شیوه که وقت کشت
 بروایت شیخ الطائفة و در پیر بنی کجند و داد پسے کوبی میدهند ازین روایت
 عیان شد و از آنچه در صدرش اشارتے کردم و چه غیبت امام سید رسول
 نواصب این امت طشت از بام افتاد و قاتل گمانه و قبیح و بالتاکل بصاوت
 حقیق بران شئت التفصیل فارحج الے کتابنا اشارت الرافت بصاحب ثمره
 خلافه **کلمه** و با حلال و دین تفریح کرده **اقول** واقعی که خلیل قر و دینی
 که هست و خنثی از نام او پیدا است احسانیکه در باره حضرت بضمه
 رسیدین بعل ادرود اشرفش پیدانیت چه نسبت باقتان امام
 نایب کلین که با خراج حث معصومین بخرج آنجناب از زمره غاوه

اهل بیت طاہرین قطعا تجلعت نصیب ~~خروج~~ روح جو در آراسته خلیل قزوینی
 باختلاف احتمالی کولی سبق برده مقام است که نقد جانها سے شیرین مثل فراد
 زنا مشر فدا سازید و با بصرال نواپها سے حزیل بر روح پر فتوحش نقد
 شمع و ایمان خود را و بازند و دامن بر چیده آستین افشانید و بعد اونی
 عور کلام خلیل بے عدیل چنان خالی پیشو که در سبق اول انجناب را از اهل بیت
 حقیقت خارج کرده و در معنی سحرازی فرزند و بلند سید خاققین رسول ثقلین یا
 علیہ وآلہ من لصلوة و التسلیمات اکملها و افضلها با خانون زحس و شهر با نوختن
 کسے و قیرو آنهم بوج نقصان شریک گردانیده و آنچه درش دوین گفته
 خود مدوشش است که انجناب عصمت قباب در اهل بیت داخل نیست
 بلکه در ثقل داخل است پس با عترت خلیل قزوینی ثابت شد که حضرت فاطمه
 در اهل بیت مصطفوی قطعا داخل نبودند اما و عومی این معنی که انجناب
 در ثقل داخل اند پس هیچ نقصانے عادمی شود و رفت شان رازینهار
 نمی کاہد جو ابش انکه اگر مرادش اینست که مجازا داخل اند و سببیکه
 ثقلین بر جمیع بنی ہاشم بلکه فرزندان عبدالمطلب متضمن است مثلا داوون
 حسن بانہا جایز جناب سیدہ ہم شامل کما سچنی شانہ انشا اللہ تعالی
 علی ما صرح بہ اکابر ہم قطعا فلا بجد کہ نقما زیرا کہ جناب سیدہ چنانچه باعتبار
 معتبر و مرض غارض و کسبہ و حمایت العصبی از او صیاگشند و در اهل بیت
 داخل شدند چنان بوجه دون و حیر کما اشرفا در ثقل مدخلے یافتند و اگر
 مراد این است کہ جناب فاطمہ زہرا حقیقتہ در ثقل داخل اند پس این حکم لازم
 مسامی است کہ در اهل بیت حقیقتہ داخل نبودند زیرا کہ داخل بودن شکر
 و در ثقل و خارج بودنش از اهل بیت با عترت شیعہ مخالف حدیث ثقلین

ست حیث قال صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انی ترکت فیکم الثقلین قالوا اما ہما بایرول
قال کتاب اللہ و غزنی اہل بیتی و چون جناب سیدہ حقیقہ بکلم حدیث
جعفری در اہل بیت داخل نتواند شد و خلیل قزوینی ہم بر اسے جناب
سیدہ یعنی مجازی خیال بستہ در نقل چگونہ داخل خراہند شد و از
وہن حامد مصدر غلط شدیم سخن چنین بالستی لغت کہ در ترجمہ
نزول آیت تطہیر انجہ محدث مذکور باعتبار آن مخاطب بر اسے ازاعت
از حضرت ختمی مآب نقل کردہ خود دلیل بر خروج حضرت فاطمہ از تعلت
چہ بدوشش آنت کہ ان مردم مشار الیہم مرد و وصف دارند و چون جناب
سیدہ بالیقین در اہل بیت داخل بنودہ اند حقیقت نقل چگونہ برایشان داخل
خواہد بود و ہذا من اجلی البدیہیات و عقرب از احادیث معصومین بر یاد
چہ بیدہ محدثین بلکہ عروۃ الوثقیین بگوشش نصاب مدعیین مزید و لاسے
در بیت ختمی مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسانیم کہ تقید بلفظ اہل بیت
در حدیث ثقلین نسبت بعالی مانند فضل تقسیم است و نسبت باقل معنیست
یعنی حضرت فاطمہ را خارج از حقیقت نقل میگردد و ایماہ را داخل می نماید
و مقوم بوشش بر اسے علی مر اللہ عالی رضی اللہ عنہ بالاتفاق نیست چہ افادہ
بعصے ازین نواصب جناب مرتضوی ہرگز در حضرت بنویزد داخل نتواند شد
کمالا یحیی علی من راسے مانفوءہ بہ الثانی بنی و غیرہ من قدامہ و اگر برین قدر
از متون مذکور بندہ کثرتین گوشش نہ ہند بار سے افادات دیگر متقدمین خود
بشنوند و بر و ایات تبحرین دیگر دل بندند بدانکہ در داخل نبودن جناب
سیدہ حقیقہ در نقل احادیث بسیار در کتب شیعہ موجود است برکی
از ہزار و درین مقام اقتصار میرود و محمد بن اسحق در کتاب منہج الفاضلین

میگوید دلیل نهم روایت کرده حسن بن ابی یعقوب با ستاد مذکور از سلمان فارسی
و عمار بن ابی اسود و ابو ذر و غیر هم که گفتند که شنیدیم که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود انی ناکر فیکم لثقلین کتاب الله و عمرتی اهل بیتی فتمسکوا بهما حتی
لا تضلوا ان اللطیف الذی جبرئیل و عهدہ الی انہما لن یفترقا حتی یردوا علی الخوض فقام
عمر بن الخطاب و ہوشبہ بنغضب فقال یا رسول الله تمسک بکل اہلبیتک فقال
لاولئک اوصیائی و خلفائی و انتم لہم البیت من بعدی اولہم اخی و وزیر می و وارثی و امام من
و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن من بعدی ثم ابی الحسن ثم ابی الحسن ثم سیدہ امیرہ
من ولد الحسن و احد بعد و احد حتی یردوا علی الخوض ہم حجج الله علی خلقہ و خزائن
علمہ و معاون حکمہ من اطاعہم اطاع الله و من عصیہم عصی الله یعنی بدرستی کہ من
سبگذارم بسیار شہاد و ثقل را یعنی و در چہرہ ان عظیم شان کتاب خدا و عمرت
من اہل بیت من تمسک بہر و نہائید تا گمراہ نشوید پس بدرستی کہ حضرت لطیف
خبر جز و اوہ مراد عمد کردہ با من کہ ہر دو ہرگز نہ از ہم جدا نشوند تا و رو نہائید
تا الخوض پس برخواست عمر خطاب مشابہ کسی کہ خشم کنندہ باشد پس گفت اسے
رسول خدا تمسک نہائیم ہمہ اہل بیت تو بود حضرت رسالت نبی صلی الله
علیہ و آله و سلم نہ ولیکن تمسک شوید باوصیای من و خلفا و امامان مسلمانان
بعد از من اول ایشان علی است برادر من و وزیر و وارث من و امام مسلمانان
و خلیفہ من در امت من و ولی برہمنی بعد از من پس پس حسن پس حسین
حسین پس نہ امام از ولد حسین کی بعد از یکے تا و رو نشوند بر جوحش ایشان
جنتہا سے خدا بر خلق او و خازنان علم و معدنہا سے حکمت او ہر کس کہ اطاعت
و فرمان برداری نمود ایشان را اطاعت و فرمان برداری از الله تعالی
کرد و ہر کس کہ عصیان کرد و نافرمانی نمود ایشان را عصیان و نافرمانی نمود

که در اینجا هم عیان شد که مراد از نقل همان کسانند که در ولایت و داخل باشند
و در مقام قلب فقیر چنان مخرج است که شاید بعضی از متعصبین جفا پیشه و سنگین
عصیت اندیشه را خار و اسن خاطر باشد که اینهمه مذمب قدماست و مانند تقویم
باری نزد ما است که اهل بیت حقیقی و همچنین نقل حقیقی درین دو اذوده بزرگ
محمور است و در متناخرین کسی را از معتدین نشان بده و کلامش رو بر وجه
ما تبهم که مدیوسش آن باشد که مراد از عزت درین حدیث اجماع است از دو
غیر هم پس ناگزیر بذكر عبارت تزییه متوجه میشود و خار مذکور را از واسن خاطر
از باب تشکیک بر می کشم و میگویم که مرزا محمد صاحب کتاب مذکور در شرح
حدیث نقلین خانه باب چهارم از آنجمله اثنا عشریه میگوید که مراد از ان درین
حدیث شریف جمیع اقارب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیستند زیرا که از تنگ
بشکلین مطلق اوغان بوجود آنها و احترام ایشان فی الجمله مراد نیست بلکه مراد
از تنگ تشبث با ذوال این مرد و بزرگ و اتباع و امتثال او امر و نواهی
انهاست پس میگویم که مراد از عزت درین حدیث شریف یا کل عزت است
مجموعا با اقرا و ابا بعضی بهیم یا بعضی معین اول باطل است چه تنگ مجموع عزت
عبارت از اتباع اجماع عزت است و ان موقوف است بر معرفت اجماع آنها
و معرفت آنها بنا برین تقدیر سبب انتشار آنها و اطراف و اکناف و مشار
و مغارب و داخل الذکر بودن اکثر آنها در نهایت تعبیر بلکه متعذر و مستحیل
عادی و دوم نیز مراد نمی تواند شد زیرا که تنگ و اتباع هر فرد و فرد عزت
با انتشار آنها و اطراف و اکناف و حصول الذکر اکثر آنها متعذر است مع
و لک مستلزم مفاسد دیگر است که در بعضی شقوق آیه مبین میشود
انتشار الله تعالى سوم نیز باطل است چه امر تنگ شخصی با وجود باطل

بودن آنکه آن شخص کمیت از قبیل تکلیف مالا یطاق است و تمسک بعض غیر معین
 از عزت با این معنی که تمسک هر شخص عزت که اتفاق شود مستلزم آنست که اتباع
 بعضی جهال عزت که از واره عدالت خارج بوده مرکب انواع ضنوق و محذور
 باشند و ترک عمل بقول علامه صالح عزت رافع ضلال باشد و این نیز پدید
 البطلان و امر بان اعراض بر قبیح پس متعین شد که مراد بعض معین باشند که کمال
 علییه و عملیه و نفوس قدسیه مختص باشند تا تمسک با ایشان ذریعہ رفع ضلال و
 رسیدن عروج بدر و کمال باشد و الا از جمیع بلا مرجح لازم آید و مخصوص با این صفات
 ائمه معصومین باشند پس مراد از عزت در حدیث ثقلین ائمه معصومین باشند
 و ما سوا سے ائمه معصومین اگر چه عزت بعضی لغوی است لکن در حدیث ثقلین
 داخل و واجب الاتباع و مفروض اطاعت نیستند و هیچ از علامه ائمه
 انکار عزت بودن آنها یعنی لغوی نیست بلکه جمیع بنی هاشم بلکه جمیع بنی عبدالمطلب
 را علی اختلاف القولین مستحق شمس میدانند و در آن جنس با آنها جایز است
 و احترام و تعظیم آنها لازم است بمقام الضروره من کلامه و بعد از اینهم
 اگر در خروج حضرت بقیع طاهره از حدیث ثقلین کسی کلامی باشد گوید عزت
 و از این مقام اینهم معلوم شد که در عزت بودن جمیع بنی هاشم و بنی مطلب که
 بر اصول نواصب در وقت حدیث ثقلین مرتد نبودند و بعد وفات
 سرور موجودات راه از تداوم پیش رفتند یعنی سرشته خلفاء عاونا اختیار کردند
 با جناب سیده شریک اند و جناب سیده از این معنی که باعث غرور و افتخار و
 به الامتياز باشد خارج اند پس آنچه امامیه از راه تار عاقبت اندیشی بلکه
 اهل حق که دامن ایشان ازین جنس و خاشاک پاک است افتاده کرده
 بودند بر نفوس شان مقلوب باشند **○** صیادته هر بار شکار می بود

باشد که یکی روز پنجاهش بدرونه و مختصر سبب از رساله مخاطب که بزعم خود
 قهیات سبق در حدیث ثقلین رپوده ثابت میکنم که راه شان بنا بر تقلید
 این مقلبین همین است که جناب سیده خارج اند باقی مانده اند شاید جناب شان
 بر امهون مدعیان کلمات علییه و علییه بهره مند باشند چنانچه از نزد بهر کس می
 بی برده باشی و چون کتابی بعد از قرآن مجید بر ایشان فرو و آید بلکه اضغاث
 مصاعفت آن و بجمع و تلفیق سید النبیین بعد پیغمبر مرتب گشت بخلات قرآن
 که با همین آن مرتد بودند پس خیر او را در حدیث ثقلین داخل نباشند گویم
 رفته بقضای لالحب علی بل لبعض معاویه را می سپارند که زینهار
 بجز من شرفین نمی رود بلکه تبرک و دایم شتمی بشود بلکه مانند رقیبه و مقنیه
 حیا از چهره ای طلسمانی بر میدارند و مقنیه شرم از رخ بر می کشند چه از جمله
 اصول ایشان کافی کلینی است متقدم بر دیگر کتب و آنچه زیر مشق معقول محذوف
 لغوی است آن در آنچه حق نماند گفته اشارت بدان رفته و این کتاب خود
 اول دلیل راست است که جناب سیده در تقصیر موافق و بند عهود و مواعید
 و قیقه نامرغی بگذاشتند و خوانیم و سوا میر که تر و روح الامین و دیگر ملائکه
 مغربین و جناب سید المرسلین بر کتاب مخنوم مشتمل بر صحف امیه ندانند عقود
 را روز وفات شریف محکم رستند و بجز وفات خاتم پیغمبران هر یک
 را گجان گجان شکستند و در ضربت معارعت لبر آمدند کما اثرنا سابقا و با
 بار بر اسه مناظره بچالاس بدترین کاتبات بر مذہب مشعین رستند اما حال
 علم پس اصول رفته مثل کتاب اختصاص بدان ناطق است و قاطع از بجا
 تواند بود که و آیت سوره مریم و مثل بر مذہب اهل و غا و دخل از بر خوانند
 و در مناظره اصحاب فرومانند و چون این هر دو آیت آموختند و با

برار الخلاقه رونق افزو و نذاجله ایشان گفتند که این نطق و فصاحت بعد
از تعلیم است و بالاخر معا و اند سنا صی نما نذ جز انکه اعتراف نمایند که بی مرا تعلیم
کرده است شوهر من و بعد تعلیم مرا مناظره شما فرستاده است پس از وجوده نقل
کشمیری و رتبه و تعلیم مزین مذکور در فقه چنانچه مطالعه رساله تعلیم شایان
است عیان شد که مقالات جناب سید لایق تمسک و اتباع نیست من بعد
بیا و نمی آید که رفضه با وصف و عوس مزید و لا اعا و بی فاطمی در کتب دین
و ایمان خویش آورده باشند لاجرم داخل شدن این جناب در نقل حضرت
رسالت مآب از محالات خواهد بود و بدان تمسک جسته باشند الا شد و ذوا
و چگونه می آورند بدون استنباط از قرآن و حدیث و حال آن عیان شد
خدا یا مگر عوس رسالت کنند که بر روایات شان حال مرسلین از جهل و
ناوانی بلکه عدم ایمان بر ظاهر است خصوصاً حال حضرت پیرس و تفصیله فی کتب
المعتبره مثل البحار و شرح جامع الزبارة نقل عقل بله و کلمه مگر فاضل معاصر
اقول اگر مقصود آنست که چون پیشه مکاره اختیار نمودند و آن مانع است
از ذکر حقایق امور چنانکه حالش بین شد پس بر جائے خود خواهد بود و اگر
مراد آنست که درین اسقاط و حذف خیانت در نقل نموده ام پس مهمل
محض است زیرا که این امر را هیچ وجه خیانتی توان گفت که غیر ما به النزاع
را حذف سازند معمول شامی علماء و عقلا که در فن تصنیف و مستکا ہی دارند
همین است که غالب اوقات غیر ما به النزاع را از اثنا سے عبارت ساقط میکنند
نکلیف که آن غیر ما به النزاع در آخر عبارات افتد و حالش نزد خز و ذوا
چنان باشد که پیرایه گذار شش در بر گرفته بی مهمل تمت و خیانت آنست
که از جناب صدور یافت که صاحب سخنه را زیر شبنج و بلاست گرفتند که او

این نتیجہ سی را از انضی قرار داده و نقل را باصل مطابق نکردند و جہا کہ در بارہ
 او گفتند و آنقدر شد و مد شو و ند کہ از احاطہ تقریر و تحریر خارج است الی غیر
 مما لا یعد ولا یحیی و بس فیہ للشد و ذو دخل حتی یرتفع اللوم کما لا یخفی و محقق شایانہ
 کہ حضرت برآمد مشکلمین بدست تقدیم کہ در عقین اسامی کتب دست پا چینی بود
 اولاً و حیران بودند کہ شافی کدام کتابت کہ در شتہ عبارتش منقول است
 بیل میگفتم کہ مراد از ان بر طبق فہم مجتہد در صوارم جائیکہ بحث خلق اعمال و
 کتب آن نمودہ ریش ابابیل و خرطوم فیل است آخر روزے شفا با گفتیم کہ
 مراد از ان شافی شرح کافی است باز غفلت روسے و او دوتوب تشویش
 بدان در جہ رسید کہ بہر شش جہت نامہ ہا نوشتند و از جا بجا استفسار نمودند
 و طلب کردند چنانچہ مرزا احمد صاحب مشہور باخبار می نیز می شد بدیندومی فرمود
 کہ بین ہم نامہ نوشتند کہ ملا محسن کتابے نوشته و شافی نامش گذار شد
 و ندانستند کہ عبارتیکہ در شتہ کلام منقول است از شافی ملا حلیل است و در
 کوشے کامورارونی بخشیدند یعنی در مکان فرزند اگر خود اقامت نمودند
 نیز یاد و ہانیدم کہ مراد من از شافی شرح کافیست نہ کتابے دیگر و انہم
 بتصریح گفتند کہ این کتاب از خانہ حضرت مجتہد الزمانی نزد فقیر واسطہ اجابہ
 آمدہ بود اگر خیال تطبیق نقل اقتدا از ان جا باید طلبید و این تشویش کہ سر آمد
 مجاہدین را در عبارت شافی و تطبیق آن اقتدا و از نقل عبارت رقعات شافی
 نیز بوید می شود فقط قبیل و قال زبانی نیست و طرفہ انکہ عبارت بیفش
 بر نیم دلالت دارد کہ شافی ملا محسن کہ باحد عبارت منقولہ منہی است نزد خود
 وارم و باوصف استند عا و تقاضاے شان نمیدیم فاعبر و ایا اولی الایضا
 و النظر و اسکے معنات ہولار الکبار عبارت رقعة شریف کہ درین خصوص ہی

بنده فرستادند پس مختصر است تماشای نقل میکنم رقعہ شریف مجمع فضائل
 شفیق بنده و است الطافکم شنیدم که روزی جناب قدم رنجه فرمودند و بنده
 چیزینجور دم متاسف شدم و کتاب ملل و نحل از ان سامی مرسلست بعد چند
 شافی مسید مرتضی علم الهدی کے ہم اعارہ خواهم ساخت و شافی ملا محسن جناب
 دارند و شفقت نینفرمایند و دلایل این معنی پس تویدارم متعاقب می نگارم
 اگر از حال شفیق و مخدوم یا خانصاحب بهادر اطلاع باشد مطلع باید فرمود
 والسلام خیرام الخاط الخاطی عبده البجائی سبحان علی **قطع نظر از تشکیک**
 جناب شان را در باره کتاب اول رود او که بیانش باطناب می کشد و خارج
 از بحث است رسوخ اذعان این معنی که شافی ملا محسن دارم و در بیچ میکنم
 از عجایب و عاوسه لا طاکله است و چون آن قرآن بلکه و لائل را طلبیدم خبر نگار
 و غضب و حیرانی و پریشانی که وقت عجز طاری می شود از ایشان امری
 بظهور نیاید سبحان استدرین علم و فضل مناظره فطری بعد از عجز از مناظره لسانی
 نمودند باره الحمد لله که در هر مقام بجزوز بپسند گرفتار آمدند عبارت رقصه
 بعد ازین استعجاب که ذکر شافی ملا محسن سخن از آسمان جواب از سبحان
 است و رما به النزاع باید وید و محو حیرت باید شد می نویسد که جناب
 در استعجاب از طلب کتاب معلوم و اذعان عدم وجودش معذور که
 معنی طلب مجبول مطلق کردم مگر نسبت بچودم زیرا که ملا محسن کاشی فخر
 کتب مصنفه خود نوشته اند و کویا رساله ایست مختصر معنون با بن عبارت
 و بعد بقول الفقیر الی احد محسن بن مرتضی ایدامد بذات فخر نس مصفا فی النبی
 صنفها منذ رافقت العشرین الی ان بلغت ثلثا و ثلثا بن و در ذیل می نویسد
 و الوافی فی ترتیب الاحادیث الذکوره فی الکتب الاربعه المشهوره و غیرها

و تفسیر الایات المتعلقة بهما فی مائة وخمسين الف یعنی و الشافی و مولیاب مانی
 الوافی فی سبعة وعشرين الفا کنون جلیاب حقا از چهره مغر خاطر فازی کشد
 و آن اینک جناب گرامی در تالیف خود حدیث ان اهل بیت کل نبی او صیادوه
 نقل کرده و طاعتین بر فرقه اثنا عشریه تجاوز از حد کرده اند و بنده که مقام مزبور
 را و پیام چنان یافته ام که اعتراض اصلا و ردی ندارد و خوشستم که چیزی
 گذارشم و هم مگر چون کتاب محلی عنه توضیح حواله بر تفسیر آیت تطهیر و اولی
 الارحام است و جناب عمدا بعلی اللشیخ خواه سالسته ذکرشش نفرمودند و بنده
 کتاب مزبور را فنادم و زهرین بنا و رسوس تالیف سلاله عزت طایره جناب
 تقدس باب سید تقی علم الهدی علیه الرحمه نکر و چه هر چند اهل الحین بنده
 کتاب مزبور را ندیده ام مگر عبارتشش که در کتب آخر ویدم از ان هوید است
 که بر و کتاب قاضی القضاات معتزلی تصنیف کرده اند و نقل این حدیث باین
 عنوان از موضوع آن کتاب بعید لامحاله تصور کردم که مراد از شافی تالیف
 ملاحسن خواهد بود که آن کتاب حدیث بالترتیب و تعدید قرینه قومی برین معنی
 لهذا از جناب خوشتم کنون از تحریر آن مشفق متیقن شد که محلی عنه کتاب
 مزبور نیست پس رجا که از هر کتاب که جناب نقل کرده اند و البته تز و جناب
 باشد بر اسے و یکی شفقت سازند و در امر ما نصاحب و الامتاقب راسے
 آثم ساوق راسے سامی است که بدست مختار علم از مقول کیف است
 نه از مقول فعل پس برای دفع ضرر و جلب نفع اگر علی سبیل مانع الخلو بر
 زبان چیزی رود و دل که محکوم نیست و بر اسے تاویل آیت الامن اگر
 جلد فزق را کافی و بنده مذسب خود را ضعیف نمیدانم که از مثل این سوء
 خوشنودیشوم اسے اگر فاضله ذمی بصیرت بعد فکر و نظر صیح اختیار

وجہ سرور می تواند شد بندہ از دست نعمت بستوه آمده ام انز شش دست نقش
ازین سلور پیدا است والا پیش موجب اضاعت اوقات سیامی میشدم زیاده
خیر یاد اساطیر القاصر عباءه الجانی الغالی بجمان علی حال بجز و نظانت جزئی
مخاطب علوم که میان طائف شیعہ کاشمش بین نجوم انداز پنجا هم وضع تواند شد
که در این کتاب بنام شازرا معلوم نگشته که کتابیکه در تالیفات خود از این
نظایر بهتر باشد و بکار ازام سفیان می برند و نامش میزان بر زبان می آرند
با عترت شان بعد تصنیف رسائل بعد تهاکے در از این است یا کتابی دیگر
و با بزار تشویش درین باب خصوصاً و ابواب دیگر عموماً همقرین گشته و از چاره
نامید شده دست بدامن حلال مشکلات خود یعنی نور الدین حسین انجیر آبادی
زوند چنانچه عنقریب بعد از شهرت مکاتیب کوش رس هر کس از اقا صی و
اوانی میشو و انشا الله تعالی همچنان تاملتے و راز حضرت را معلوم نتدیک
که ماخذ عبارت مذکور مکتبی حبت و اینهمه بعد از اعلام و تذکره بلکه اصول رقعہ
از جانب فقیر بود که ولالت بران وار که مراد از شانی شرح کافیت مذکور
دیگر و این نیزه که عبارتش درین ورق گوشش کردی و جواب بهان در کتب
که مراد و مقصود را در ان هم بیان کردم و نور خاتمه ان حال خانصاحب و
الله تعالی بنا بر درخواست نشان مجلا عمر من نمودم در جناب رئیس المشعبین از
جواب تعریضیات بلکه تقریحات فقیر که در حقیقت الزام شد بدو و بار حضرت یوان
دل و زودیدند و خبر بندہ را در باره خانصاحب و فقہ الله لکما یحبہ و یحبہ لکما
نور و نور و کتب ان رسیده و اگر با اینهمه تقریحات ریسی پیرامون خاطر اندر
باشند اینک جناب است عریضه فقیر شود **تکمل** رقعہ خاصه خانصاحب
رسائل فقیرین بر این منجورین او ام بعد غلط و هم بعد سلام مسازن کار بند که تقدماً

فرمودت درین روز با مقصود گشتم انشا الله تعالی عمق سیر بتدارک مافات
 می پر و از هم کتاب بل و نخل شازستانی رسید و از جهت استعدای شانی
 ملا محسن موحیوت گشتم گاسته این کتاب ندیدم و از فاضله نام این کتاب
 که شریعت کلینی باشد شنیدم غالباً محمول بر شتبا به باشد چنانچه در انتساب
 بعضی از امور بجناب صاحب تحفه اتفاق افتاد و بحجت آنکه باب مکائد خود
 ملا تحفه مشهور و مذکور است کتاب اعلام را ندیدند اسلئے غیر ذلک اما قرآن و وجود
 نزد ه سبها اگر حکایت حال ماضی و حال است بالضرورت فطانت و انجمن
 حکام و اگر بشارت نظر مستقبل سید سید علی الراس و العین و احیاناً اگر در کلام
 فقیر اشفا سے رو و بدان قضایا که در لکهنو سبها رسید شو که ملا محسن
 ای شانی شرح کافی تصنیف نموده اند آنچه او شان بگویند تصدیق کردنی است
 و آنچه از حال مال خان بسا و احسن الله مخلصه سبها را نمودند بر طبق مشهور
 جناب را بشارت عظمی است و غنیمت غیر مترقب **و** و در اول بکشتو و شکست کرده
 فکلیف که طرف مقابل به تنهایی و غزبت افتاد و باشد ولیکن من از سر تا قدم
 او شان را بقای سلف صاحبین مملو و منصف یافته ام زیرا که ازین چه گوئیم
 و چه عرض دهیم و اسلام خیر ختام و کمال ضیق نداشتند استی ازین
 بشارت هم صریح واضح شد که گفتند و در ان شان است که شرح کافی باشد
 نه مطلق شانی تا خیالات مخاطب عالی مقام را در ان مدخل تواند شد طرفه آنکه
 در رقع خود بعد از سبها خرابیها بنویز اعتقاد و تجر و غزابت علوم خویش و آرزو
 بازه بنده تعریفی بهی می آرند که جناب و در استجاب از طلب کتاب مسعود
 و او جان عدم و بد و شر سعد و که بعضی حدیب مجبول مطلق کردم که نسبت
 بنور هم است آخره یعنی شما که از طلب شانی تشجب کرده و استغناء نسبت

زیرا که شما سبب جمعیت معذورید و من میدانم که شما فی ملائحتین است پس طلب قبول
 مطلق نه بود من میدانم مانند عبارات شمارا و شما نمیدانید سبحان الله منو ز سبب
 ترکیب مرض مزمن در سندان معنی میباشند و از تریب نفس غفلت میورزند
 فاعبروا یا اولی الابصار و از عجب است و عراب امری و بگفتند که جناب شما
 چنانکه و انی میفرمایند که بعد از دیدن انتقام معلوم شد که اعتراض برگزیدار و
 نمیشود استیضا چه بنده حیرانم که اگر اعتراض در دو سه نذار و بار سه
 خطایه منا غلیل قزوینی قابل شدن و کلل یعنی از مصلحتین که خافضا حقیقت است
 کردند که خطایه چنین محدث اعتراض نمودند ما جبراسه پس شکر است
 و از اینجا شرح می شود که غلامی خور و خود دلیل می گشته و اسکا بر خود را خود
 شکست میدهند و چگونه ندیدند که در مکانیپ مزبور اعتراض قابل شناخت و
 علمای امامیه گفته اند و از هر لفظ و معنی آن پیدا است که مشکلی است
 طریق الزام و عدل را خود سلوک ساختند و اکنون که سفیان فیهو صما
 صاحب منتهی الکلام تصفیح و استقرار نام کتب روانفصن نموده از عیب بر نمی آید
 و جز اساس اولین جریه بدست ندارند اثباتا مخصوصا و معنی نماید که مقصود نقیبه
 و عبارت منتهی کما نقله النخاطب شکایت علمای شیعه است بر تقدیر اول
 که حضرت ام سلمه را یقینا از اهل بیت خارج کردند و در جناب فاطمی منو ز منتر
 اند بر سلمان فارسی را در زمره اهل بیت می شمارند و قدر بار خدا یا یا
 شود که مخاطب و الا نشان که پدریای غفلت سر فرود برده اند منو ز و منتهی
 که بخاره قزوینی مورد اعتراض میشود و از آن فرقه امامیه است از فرقه دیگر
 اخطاف امور که از من مکتوب بوضوح می گراید آنکه جناب بنده من
 ان بود که نقیبه است که به نظیر و اولو الامر عام ذکر کردم و آن را از سلمان

حدیث ساقط نمودم بنازیم بر عنایت ایزدی که کتاب در کتب خاصه حضرت
 رئیس المقلدین برآمد و قد زنت بران نیافتند که ثابت نمایند که آنچه تعلق
 بفسیر مرد و آیت دارد و در سن از اعمدا خواه مسا بلیه ساقط کرد و در رساله
 اعلی تشیح مفید تواند بود و حال و عیب ایشان باست مذمت جمله مذکور
 عیان شد که هرگز بسیج وجه نسبت بخیاست ندارد و الله اعلم بالصواب
 ایشان باوصف ندیدن بسیج کتابی ازین کتابها که نشان می موسوم است
 به بعد از قرآن و یافتند که بالیقین شافی سید مرتضاست شاکینی تواند
 در حقیقت رسیانی نظام و رجبا بالغیب حکم کردند بنده بعد از و بدین شافی
 ولیم البیاضه طالع و شافی خلدی زوی و مطالع و انی که با تخریش نیز اصل
 شافی ملائمت است کتابی عازر الله الله تقاسم وقت تالیف منتهی مقتضات
 آیت کریمه بده سبیل او سوال الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و انتم که تقیید
 و سایر هر حدیث چون از بعضی کتابت و موسسات این کتاب است که کتابی
 دیگر که درین فن شافی موسوم قریب می بلکه و لیل متین بر تعین کتاب است
 است که یکجه و در فن حدیث و کلام دارد و نکس یک کورس و کورانی را
 در حدیث علیا و سار و دیگر و در حدیث من مبارز بر افراز و
 در این باب نویا از اهل علمه بدیهات است که کتاب منتهی الکلام بر لیس که
 مفید است که در کتب شعبه و پیش خصوصاً امامیه و شکایه و امشته باشد
 چنانچه تحت اثنا عشر بر است شخصی بخاری آید که است و بلند این میدان نور و
 باشد پس اعمد ارض نشان که بالشی تعین کتاب نمودن نه بهر گذشتن
 چنانچه مکتوب نشان حال بر است نزد عقلا ساقط خواهد بود و عبارات
 امقام آید که بنا بر کتاب خود فقط لفظ شافی نرشته اند و چون

اسمی براسه متعدد و باشد مثل الفاظ مشترکه قرینه براسه تعیین مقصود واجب است
و نیز بعد ازین گفته اند که بعد از جناب است که اولاً کتاب خود قرینه براسه
نقطه مشرک درج کرده اند و از آنجا که رتبه مذکور که عبارتست از
در رقی سابق و استی انکه اکنون بعد ازین خرابیها برین نقطه فخر
مشفق شد که ماخذ عبارت مذکور کتابیست و بگراست استی پس ازین
سال برستی شد تحقیق اینمعنی که بوراستی اسباب و انجان و با و انجان است
بوراستی و الحمد لله که این مغلطه که زودتر مکتوف شده باشد منطاب و بگر
نیت که منور دران گرفتارانه **معراج** حضرت و راز باو که اینهم غنیمت
و از غرائب دعاوی لاطالعه آنکه بنده کتاب مسطور را نیز و خود و ام
و منیدرم و لاجب که با در صفت امتداد زمانه و دعوی وجود قرائن و دلایل
بر وجه و کتاب مذکور نیز و فقیر سیج قرینه را تقریر نکر و ند که شافی ما حسن و ام
پس درین دعوی نیز محققین زبونی گشتند و عبارت رتبه ایشان
که متضمن این دعوی تواند بود قبل ازین گذشت آیا عقل سیج عاقلی تجویز
تواند کرد که دیگر کتب را از ایشان دریغ نکنم و شافی را با در صفت تقاضای
شدید دریغ نمایم خود رتبه سابق دلیل بر آنست که ملل و نخل شایستمانی
از ان فقیر زویشان بود و بنده در واداشتن حسرت مکر و م و هر گاه کتاب مذکور
خود بطیب خاطر تقریر کنم در اخطای کتاب شیبه ایشان چرا در بیج خواهد
رفت و چون بعد از مصدر بیایند و نقل نشده بودم بکار نرفته و جبهتاً در
چه خواهد بود **غرضیکه میادنی** آید که کسی از علما و طلبه بواجب ضمیر و صورت
خیالی خود را در مناظره باین کثرت دخل و بد نحو و باشد در زبانه ترازا امور
انکه بر عینشان تعدید ابواب و احادیث قرینه نوی بر تعیین کتاب است که

شانی لما حسن بود و اینچکم نیز قبل از دیدن کتاب مذکور و اختیار ظلمت بر نور
 است فکان کس مشکہ فی الظلمات لیس بخارج منها اذا اخرج بدہ لم یکدر کھک
 سبحان الله چون این کتاب لمخض وافی است و وافی کتاب است کہ در
 پانزومہ جلد صغیر تظیر آمدہ و ہم این کتاب را در دو جلد ضخیم دیدہ ام و بتبع
 و استقرار در آوردہ ام و عبارتش را در مثنوی برائے سخافت و خرافت منشاخ
 نکتہ جامعین کتب اربعہ ایرا و نمودہ ام و ہم در رسالہ قدیمیہ و جدیدہ یعنی
 بصارۃ لعین فی اثبات شہادت الحسن و کاشف اللثام عن تلمیح لہبتہ لغفام
 بکار بردہ و نحو و عبارات فہرست کہ نقلش نمودند و لالت برضخاستش وارو
 کہ دعویٰ ضم آن در یکصد و پنجاہ سزار میت در ان مذکور است پس تعدید
 ابواب و فصول و احادیث را برہمیکہ در شانی خلیل فرزندنی است و در
 سلسلہ کہ وافی باشد ثابت فرمایند تا بغرض کہ شانی است چه رسد کہ مختصا
 و مخفی در ان مرے و ملحوظ است بلے قرینہ قومی بر این معنی قایم است کہ نامی
 و شانی از تقدیر نباشد زیرا کہ مولف در وافی برائے کافی کلینی کا و برائے
 تہذیب طوسی یب و برائے من لا یحضرہ الفقیہ قمی بھی نویسد و در سبب اختصار
 است فکیف کہ در شانی تلخیص و اختصار زیادہ تر نصب لعین باشد و تعدید
 ابواب و احادیث برہم مذکور واقع شود اینہم از کرامات شیخ لہبتہ نقل
 کہ بدون دیدن اصل و فرع یعنی وافی و شانی تعدید احادیث و ابواب
 را قرینہ وافی گردانیدند مگر اینہم نہ شنیدند کہ ثبت الحدارشم لنتشر
 اگر در بخاشع شہور را باین عنوان التکلم کنند بعد نباشد از کرامات
 خان ماچہ عجب بگرہ شامشید گفت باران است چون اینقدر و ہستی
 باز بر اصل سخن میروم و میگویم کہ داب خود را بر یعنی از نقادیر مانع از تصریح

خیانت فقیر که جمله حدیث را حذف کرده و دانستن از آن قبیل است که گفته اند
 که روزگار توان دانست و بیانش بر قبیل اجمال آنکه مخالف بود و در
 افاد و اینکه بجناب مولانا مرشد السیدین سید الشکیرین نوشته اند فصلی در بیان
 خیانتها صاحب تحفه بدون تنبیح و استغفار بلکه فقط بر صورت و همیشه قرار و او
 و شش علی بذا و رسائل دیگر هم درین جبار است و درین باره و ندیس و اب
 جناب باعث تصریح است نه مانع از آن بار خدا یا چون حافظ بدارند از
 افادات خود هم حسابی بر نداشتند و غافل و ذاهل گردیدند و لیکن بنده
 کسری و فخر سابق ایشان بر منسوب بعین وارم و در مقام از کتاب الفیاض
 امثله می شمارم میفرماید که بخلاف تحفه اثناعشریه که از تصنیف کرده شد و اکثر
 خلاف واقع در آن مذکور است مثل الحاق آیت و عدالت الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 و وقوع حرب جمل بعد الصلح بحسب الاتفاق و رافضی بودن این قتیبه علی
 خلاف ما و ثقة العلماء بقول مثل ابن الاثیر فی جامع الاصول و گریه بن عباس
 و آنگاه نوون از قصه فرطاس بجهت حدیث سن و نحوه نقل روایت و در
 آیت انما اولیکم السید و بوله الایة و عثمان امیر عمر و ثعلبی و غیره و ثوق بوشش
 با آنکه مثل بنیاد و سی با اینهمه تعصب و صاحب مدارک این روایت را ذکر کرده
 اند و ملا معین از ابن جریر ابلی حاتم و ابن مردودیه و امام رازی از عطاء
 ابن عباس نقل کرده اند و توثیق ثعلبی هم در کتب اهل سنت موجود است
 و هم انکار نموده حدیث تهمیز حبش که در ملل و نحل موجود است و نسبت نقل
 نعم الطمدین با امامیه که در کشف الغم از ابن جوزی نقل شده و حدیث و تامل
 فقرات منافی مدعا مثل استفاضة فقره لن یثا و الا ان یثا و الا ان یثا

محمد بن سنان مشتمل بر ذکر تقویٰ یعنی دعوت به اجماع علی کون سورۃ النوبہ آخر
 ما نزل مع کثرۃ الاختلاف فیہ و اینہم تقریحات و رخیانہا سے صاحب تحفہ بر
 مزاج خود و شش بعد از ان بود کہ دفترے در شرط نوشتند و مہر خود
 و دیگر عاویس و موثوقین بر ان زدند کہ نسبت لعلمائے کرام اہل حق تیز نالی
 نخواہند کرد و راہ مناظرہ بکمال متانت و دور اندیشی خواہند سپرد و چنان
 بیسج عوانے بکار نخواہند برد و در بارہ اسناد و رشید المتکلمین انار العبد بر بانہا
 این ہمہ تقریحات ابتدا را اہل آور و ند و حال انکہ بمقتضای انچہ در ایضاح مذکور
 شدہ و بدین فقیر رسوخ یافتہ سر لے برومی پیش نیست و بعد اندک غور
 اسکان و در عبارت کتفہ اذعان ایمنی کہ مخاطب والامراتب بر چند در طائفہ
 شیعہ کہ ابو جعفر طوسی امام اعظم شائست ریاستے داشتہ باشد و لیکن حال
 استعداوش بر متکلمین عجائبات و ریاستے نواند شد کہ مرکز از صاحب
 تحفہ خیانتے بوقوع نیامدہ و خیانت و کذب و افتراء ^{الطائفہ} در تحریریں
 است پس و اب خود را بنا بر اہل فرہی ارفع از ذکر خیانت بندہ و آشن
 براہ خلاف نفس الامر رفتن است ^{ایست} معاملہ طاہری امام عادل
 باطنی پس با مرزا مظہر علی کہ در کتب و بعد رمل شہرت دارند میگفتند کہ جریم
 کہ صاحب منہی کتب قدماے ما و انگاہ باین کثرت از کجا بہرسانیدہ کہ حرف
 در ایران است و ہرچہ نوشتہ مطابق ماخذ نوشتہ و برین قدر چہ موقوف
 خود مکاتیب او اول دلیل برانت کہ انچہ در منہی الکلام است در کتب
 انامید موجود است چنین شخص کہ پارہ و صفحش ویدی و شنید می ممکن
 نیست کہ در اظہار خیانت فقیر و رنج کند پس حقیقتہ بر اظہار خیانت فقیر
 قدر سے نیافتہ و نہ از فقیر لغزشے صادر شد و الا ہرگز ازین وادی در